

سه تفاوت مبنایی در علم دینی و علم سکولار

سید محمدرضا تقوی^۱

چکیده

هدف: هدف از پژوهش حاضر تبیین سه سؤال مبنایی در خصوص (۱) رابطه معرفت نفس با علم دینی، (۲) نسبت بین علم انسان، علم خدا و جهان، و (۳) مزیت نسبی علوم انسانی-اسلامی بود. **روش:** پژوهش حاضر از نوع تحقیقات کیفی است که با نگرشی تحلیلی-تطبیقی به منابع دینی و علوم انسانی رایج صورت گرفته است. **یافته‌ها:** نتایج پژوهش حاضر نشان داد که: (۱) توجه به معرفت نفس یکی از زمینه‌های لازم برای تحول در علوم انسانی است. (۲) در تدوین نظریه علوم انسانی-اسلامی باید آموزه‌های وحیانی به عنوان دانش درجه اول قلمداد شود. (۳) مزیت نسبی علم دینی، توانایی عبور از ظاهر به باطن امور است که از طریق درک جوهر اشیا حاصل می‌شود. **نتیجه‌گیری:** به دلیل تفاوت‌های مبنایی در علم دینی و سکولار، رویکردهای تذهیبی و ترکیبی نمی‌توانند منتهی به تحول اساسی در علم رایج شوند و تنها یک فلسفه علم جدید می‌تواند کارساز واقع شود

واژگان کلیدی: علم دینی، علم سکولار، معرفت نفس، آموزه‌های وحیانی.

◇ دریافت مقاله: ۹۳/۰۱/۱۶؛ تصویب نهایی: ۹۳/۰۷/۱۳.

۱. دکترای روان‌شناسی بالینی؛ استاد دانشگاه شیراز و عضو پژوهشکده تحول و ارتقای علوم انسانی-اجتماعی دانشگاه شیراز/ نمایر:

۰۷۱۳۲۸۶۴۴۱ / Email: mtaghavi@rose.shirazu.ac.ir

الف) مقدمه

با وجود تلاش‌های فراوانی که در سه دههٔ اخیر در مسیر تحول و ارتقای علوم انسانی- اجتماعی صورت پذیرفته است، هنوز چالش‌های جدی برای دستیابی به یک نظریهٔ مدون، هماهنگ با اعتقادات اسلامی و کاربردی وجود دارد. برخی از محققان تلاش کرده‌اند تا با ارائهٔ مدلی از علم دینی، با نگاه ایجابی، مسیر تحول و ارتقای علوم انسانی- اجتماعی را هموار سازند (ر.ک. به: سوزنجی، ۱۳۸۹؛ حسنی، علی‌پور و موحد ابطی، ۱۳۸۶). تقوی (۱۳۹۲) مهم‌ترین تفاوت ماهوی بین علوم انسانی رایج با علوم انسانی- اسلامی را در هستی‌شناسی دو دیدگاه مطرح کرده است. آنجا که علوم انسانی رایج در مطالعات علمی تنها به واقعیات مشهود توجه دارد و علوم انسانی- اسلامی به هر دو واقعیات غیب و مشهود توجه می‌کند. تفاوت در هستی‌شناسی حداقل می‌تواند در ده تفاوت کلیدی دیگر ظهور کند که عبارتند از: (۱) تعریف علم، (۲) غایت علم، (۳) نظام مفاهیم علمی، (۴) انسان‌شناسی، (۵) منشأ علم، (۶) مزیت نسبی علم دینی، (۷) ضرورت هماهنگی علم با نظام تکوین و تشریح، (۸) برابر دانستن یا ندانستن هستی با نشئهٔ مادی و (۱۰) معیار صحت گزاره‌های علمی. تقوی تفاوت‌های بین علوم انسانی رایج با علوم انسانی- اسلامی را در سه موضوع تعریف علم، غایت علم و نظام مفاهیم علمی تبیین کرده است.

با نگاهی دوباره به بسیاری از تلاش‌های اندیشمندان علم دینی در سه دههٔ اخیر، این نتیجه حاصل می‌شود که علت توفیق کم برخی تلاش‌ها، در این نکته نهفته است که محققان حوزهٔ علوم انسانی- اجتماعی می‌خواهند با همان انگاره‌های علم سکولار و پذیرش پیش‌فرض‌های علم رایج، بدون در نظر گرفتن تفاوت‌های مبانی دو دیدگاه، به نحوی معنویت دینی یا روش‌شناسی‌های عقلانی و وحیانی را درون پارادایم‌های علم رایج جا دهند. دلیل این ناکامی آن است که پیش‌فرض‌ها، روش‌ها و فلسفهٔ علم هر پارادایم، یک کل هماهنگ و منسجم را تشکیل می‌دهد و تنها با همین شرط هم قابل تداوم است. لذا امکان ندارد بتوان با تغییر برخی تغییرات در یک پارادایم علمی موجود، به خروجی درخوری به نام علم دینی دست یافت. برای نمونه؛ نجف‌پور، گیتی‌پسند و خسروپناه (۱۳۹۲) نظریهٔ رئالیسم اسلامی، که از ترکیب رئالیسم انتقادی با حکمت صدرایی به دست آمده است را مورد بررسی قرار داده‌اند. آنها با وجود موفقیت‌هایی که برای این نظریه فائند، کاستی‌های آن را نیز بیان کرده‌اند. علت این کاستی‌ها به این موضوع برمی‌گردد که مبدع این نظریه قصد دارد تا از طریق پارادایم‌های موجود، راهی به علم دینی باز کند. این شاهد مثال بار دیگر بر این نکته تأکید می‌کند که اساساً امکان ندارد زیربنای فلسفی یک علم دینی بر مبنای فلسفی یک پارادایم غیر دینی حمل شود؛ زیرا مبنای فلسفی هر نظریه باید در هماهنگی کامل با تمام کثرات همان دستگاه فکری باشد.

مفهوم ضمنی این حرف آن است که نظریه‌پرداز علم دینی باید بتواند خود را از پیش‌فرض‌های علم رایج رها کند و برای تدوین علم دینی، پیش‌فرض‌های جدیدی را تدوین کند. خوشبختانه اندیشمندان دینی

سه تفاوت مبنایی در علم دینی و علم سکولار ۵۲۵

ما در گذشته، میراث‌های فراوانی را برای ما به یادگار گذاشته‌اند. برای مثال، دیدگاه‌های ارزشمند علامه طباطبایی می‌تواند در این زمینه کارگشا باشد. در همین راستا، پژوهش حاضر تلاش می‌کند برخی از این مباحث زیربنایی را تبیین کند. به طور ویژه‌تر، هدف از پژوهش حاضر، تبیین مبانی علوم انسانی-اسلامی در سه موضوع ذیل است:

۱. ارتباط علوم انسانی با مباحث انسان‌شناسی و معرفت‌نفس چگونه است؟
۲. از منظر علوم انسانی رایج و علوم انسانی-اسلامی، نسبت بین علم خدا، علم انسان و عالم ماسوا لله چگونه است؟
۳. مزیت نسبی علوم انسانی-اسلامی نسبت به علوم انسانی رایج در کجاست؟

ب) روش

پژوهش حاضر از نوع تحقیقات کیفی است که با نگرشی تحلیلی-تطبیقی به منابع دینی و علوم انسانی رایج صورت گرفته است. محقق در این پژوهش تلاش کرده است با محوریت دیدگاه‌های دینی و با مطالعه نظریات ارائه شده توسط نظریه‌پردازان در زمینه علوم انسانی-اسلامی و با استفاده از علوم انسانی رایج، پاسخگوی سؤالات پژوهش باشد. بدیهی است که مبانی انسان‌شناسی، روش‌شناسی، معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی مطالعه حاضر، متفاوت از دیدگاه اثبات‌گرایی و تقلیل‌گرایی رایج و منبعت از دیدگاه اسلامی است که توسط برخی محققان مورد بررسی قرار گرفته است. (برای نمونه: امیرحسینی، ۱۳۸۷؛ حسینی، ۱۳۸۲)

ج) یافته‌ها

سؤال اول) ارتباط علوم انسانی با مباحث انسان‌شناسی و معرفت‌نفس چگونه است؟

در رابطه با مباحث انسان‌شناسی و معرفت‌نفس در اسلام تحقیقات زیادی صورت گرفته است (برای نمونه: مؤمنی، ۱۳۸۷؛ حسن‌زاده آملی، ۱۳۸۵؛ حسینی، ۱۳۸۲). آنچه در این قسمت مورد تأکید است، ارتباط مبحث انسان‌شناسی با علوم انسانی-اجتماعی است. از منظر قرآن و احادیث، مطالعه معرفت‌نفس، مورد تأکید و تشویق فراوان قرار گرفته است؛ از جمله: «معرفت‌نفس نافع‌ترین معارف است»، «هر کس به نفسش جاهل باشد گمراه خواهد شد»، «هر کس به نفس خویش جاهل باشد، در شناخت دیگران ناتوان‌تر خواهد بود»، «کسی که خود را شناخت خدا را شناخته است» و ... (به نقل از: مؤمنی، ۱۳۸۷: ۱۱۷-۱۱۵). از منظر علوم انسانی-اسلامی، ابتدای تمام علوم و معارف بر معرفت‌نفس است (صمدی آملی، ۱۳۷۸). بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که برای حرکت به سمت علوم انسانی-اسلامی باید برای معرفت‌نفس جایگاه والایی در نظر گرفته شود.

آیا انسان بدون آنکه: «خود را بشناسد»، «درک درستی از توانایی‌ها و استعدادهای خود داشته باشد»، و بداند که «هدف از خلقت انسان چه بوده است؟»، «انسان قبل از ورود به نشئه دنیا، چه عوالمی را طی کرده است و چه عوالمی را پیش رو دارد؟»، «چه توانایی‌هایی را باید برای طی عوالم پیش رو در خود ایجاد کند؟»، «سعادت و شقاوت او در آینده به چه عواملی بستگی دارد؟» و ... می‌تواند جهت‌گیری نگاه خود را به جهان خارج تنظیم کند؟ آیا نوع پاسخ به سؤالات قبلی در نوع مطالعه فرد، در تأثیر پیش‌فرضهای فرد در یک مطالعه، در نحوه تعیین نظام موضوعات مورد مطالعه و ... تأثیری ندارد؟ آیا نظریه و مشاهده واقعاً قابل تفکیک‌اند؟

یکی از مباحث مهم معرفت نفس، تبیین نحوه ادراک انسان است. تفاوت بین دو دیدگاه علم دینی و علم سکولار، به موضوع درک فقر ذاتی از سوی محقق دینی و درک غنای نفس از سوی محقق سکولار برمی‌گردد (يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ؛ فاطر: ۱۵). در علم دینی خداوند غنی بالذات و انسان فقیر الی‌الله است. علم فزون‌تر در محقق دینی، احساس فقر را بیشتر می‌کند به نحوی که بیشترین احساس فقر نسبت به خالق، در انسان کامل وجود دارد. به عبارت دیگر؛ اگر بشر که فقیر است و نادار، به سمت علم برود تا دارا شود، به نسبت قبل دارا می‌شود اما ذاتاً غنی نمی‌شود و همیشه فقیر الی‌الله باقی می‌ماند. نیز خداوند که ذاتاً غنی است، با دادن علم به انسان، فقیر نمی‌شود؛ چون آن دارایی را که به انسان داده است، از دست نمی‌دهد. بر اساس یک قاعده فلسفی، اگر فقیر بخواهد غنی شود و غنی فقیر؛ انقلاب در ذات پیش می‌آید که غیر ممکن است (صمدی آملی، ۱۳۷۷). محقق سکولار تصور می‌کند دانش خود را از جهان طبیعت می‌گیرد و چون طبیعت، خود فقیر الی‌الله است و فقیر چیزی از خود ندارد که به فقیر دیگر دهد، لذا اتحاد بین عالم و عالم خارج، تشکیل اتحاد انضمامی خواهد داد که شبیه ترکیب عددی است. ترکیب عددی در مقابل ترکیب سعی می‌باشد که قادر به تبیینی واحد، یکپارچه و هماهنگ از یک پدیده نخواهد بود؛ زیرا وحدت عددی با اندک کثرتی انحلال می‌یابد، برخلاف وحدت سعی که در تمام کثرات ظهور می‌کند اما باز هم خودش هیچکدام از این کثرات نیست (طباطبایی، ۱۴۲۲: ۱۷۹). این احساس فقر ذاتی موجب می‌شود که محقق علم دینی به دنبال سرچشمه‌های علم برود و هیچگاه نه در تعیین نیازهای انسان، نه در تعیین نحو، رفع نیازهای انسان خود را مستقل نبیند. فلاسفه اسلامی بر اساس اصل اتحاد عالم و علم و معلوم نشان می‌دهند که علم پدیده‌ای مجرد است و حتی اگر محقق به نحوه دریافت علم هم واقف نباشد، بدون ارتباط با معلوم این دریافت غیر ممکن است. اینکه در نظام تکوین نقص راه ندارد، او را به این نکته رهنمون می‌شود که برای درک صحیح پدیده‌ها باید از این ارتباط و راهنمایی با خالق و واسطه فیض بیشترین بهره را برد. در مقابل، محقق علم رایج، دانایی را با دارایی ماندگار از علم یکی می‌داند؛ دانش خود را یافته خود می‌داند؛ با اضافه شدن آموخته‌هایش، از احساس بی‌نیازی‌اش کاسته می‌شود و این با آموزه‌های دینی ناهماهنگ است.

سه تفاوت مبنایی در علم دینی و علم سکولار ۵۲۷

تفاوت اساسی دیگر بین محقق علم سکولار با محقق علم دینی به گستره و منابع معرفتی مورد استفاده برمی گردد. در حالی که محقق علم سکولار از مطالعه در آفاق به دانش دسترسی می یابد، محقق علم دینی علاوه بر آن از مطالعات انفسی (معرفت نفس) و کشف و شهود و الهام نیز کسب دانش می کند (تقوی و همکاران، ۱۳۸۸) عمل به دستورات شرع مقدس، تفکر، ذکر، پاک کردن کانال وجودی خود از رذایل اخلاقی (تخلیه)، کسب فضایل اخلاقی (تحلیه) و ... موجب می شود که محقق علم دینی با جان جهان محرم شود و در این صورت لیاقت آن را بیابد که اسرار علم را به او دهند (تجلیه) و حقیقتاً علم یعنی درک اسرار و جوهر جهان و نه درک ظاهر و اعراض آن که از طریق علم حصولی به دست می آید. عقل نه تنها سقف دریافتهای محقق علم دینی نیست، بلکه گاهی کف دریافتهای اوست؛ زیرا می تواند با عقل فعال ارتباط برقرار کند و دانش ناب را متناسب با توانایی های خود مستقیماً دریافت کند. خصوصیتی که فقط در انسان وجود دارد و ادیان و اندیشمندان دینی مبدع آن بوده اند. (حسن زاده آملی، ۱۳۸۵)

همچنان تفاوتی دیگر بین محقق علم سکولار با محقق دینی وجود دارد. محقق علم دینی منشأ علم را عمدتاً در درون انسان کامل جستجو می کند، اما محقق علم سکولار، در جهان خارج به دنبال علم می گردد. البته که محقق علم دینی به تفکر در آفاق و انفس می پردازد اما این مطالعه را منفک از راهنمایی استاد (که همان چارچوبهای دینی و فلسفه علم اسلامی باشد) انجام نمی دهد. برای نشان دادن حقیقت این امر لازم است تا تفاوت علم بسیط و علم مرکب، تفسیر آیه «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» به انضمام شرح خطبه البیان امیرالمؤمنین (ع) مورد تحلیل قرار گیرند که از مجال این مقاله خارج است. به بیان دیگر؛ محقق علم دینی فرضیه و نظریه خود را از چارچوبها و اصول امهات دینی مثل نگاه هستی شناختی، انسان شناختی، معرفت شناختی و ارزش شناختی متناسب با دین می گیرد و برای تدوین فرضیه خود تأثیر عوامل وجودی مختلف را در نظر می گیرد؛ در حالی که محقق علم سکولار دیدگاههای خود را از پارادایمهای مختلف مثل پوزیتیویسم، تفسیری، انتقادی و ... می گیرد که فقط تأثیر عوامل مادی و مشهود در آن لحاظ می شود.

سؤال دوم) از منظر علوم انسانی رایج و علوم انسانی - اسلامی، نسبت بین علم خدا، علم انسان و عالم ماسوای الله چگونه است؟

از منظر علوم انسانی رایج، برای تولید علم، ساختن فرضیه و نظریه؛ ارتباط ویژه ای بین علم خدا، علم انسان و عالم ماسوای الله وجود ندارد. اما برای آگاهی از موضع اندیشمندان اسلامی در این زمینه، نخست نحوه شکل گیری ادراک به اختصار بیان می شود. انسان از طریق حواس پنجگانه، ادراکاتی را به دست می آورد. از طریق قوه خیال، ادراکات خود را صورتگیری می کند. سپس از طریق قوه واهمه، به درک مفهوم جزئی می پردازد که تا این مرحله با حیوانات مشابه است. پس از این مرحله، فرد از طریق قوه عاقله، به درک مفهوم کلی نایل می آید. بر اساس دیدگاه مشاء، فرد از طریق انتزاع پدیده های خارج از خود، در نفس ناطقه، به ادراک و صور علمیه دست می یابد. اما بر اساس دیدگاه ملاصدرا، لحظه به لحظه، آن به آن

(کمترین واحد زمانی ممکن) آنچه از طریق قوای ادراکی خود دریافت می‌کند، در همان لحظه، به وزان آن را در نفس ناطقه خود انشاء می‌کند. هر دو دیدگاه مشاء و حکمت متعالیه بر این باورند که در واقع انتزاع یا انشاء پدیده‌ها در نفس ناطقه از طریق عقل فعال (ملائکه) و در اصل خداوند صورت می‌پذیرد. (حسن‌زاده آملی، ۱۳۸۵)

دو نوع نگاه به نحوه شکل‌گیری ادراک در انسان، لاجرم منتهی به دو نوع از ارتباط با خالق هستی می‌شود که در جای‌جای مسیر تولید علم اثرات متفاوتی را موجب می‌شود. یکی خود را نیازمند استعانت لحظه به لحظه خالقش می‌داند که در اینجا هدف علم با هدف دین برابر، بلکه مساوی یکدیگر می‌شوند. این مطلب با این اعتقاد که ما دین را عین علم و علم را عین وجود و علم و دین هر دو را وسیله تعالی در قوس صعود می‌دانیم که در مسیر انا لله و انا الیه راجعون همان وظیفه‌ای را انجام می‌دهد که باید انجام دهد؛ یعنی وقتی انا لله (هو الاول) در قوس نزول به نطفه رسید مجدداً در قوس صعود همین نطفه با راهنمایی علم و دین رشد کرده، قوی می‌شود و به انا الیه راجعون (هو الآخر) می‌رسد. و چه عجب که این تبیین با تعریف ما از علم هم کاملاً هماهنگ است که فرمود: «علم معرفت واقعی به مصنف کتاب نظام هستی و کلمات وجودی آن به قدر طاقت بشری است. علم وجود نوری و فعلیت مجرد از ماده است و انسان به یافتن فعلیتهای وجودی نوری استکمال می‌یابد و ترقی وجودی می‌کند و فعلیت بر فعلیت می‌افزاید و از نقص به کمال می‌رود» (بدیعی، ۱۳۸۰: ۷۷). و باز فرمود: «و چون علم و عمل دو جوهر انسان سازند و عالم و عامل را اتحاد وجودی بدانهاست ... انسان به فراگرفتن حکمت - که همان تحصیل علم و عمل است - عالم عقلی مشابه با عالم عینی می‌شود» (همان). ما نیازمند تعریفی از علم هستیم که با عمل ما، دین ما، تعالی ما به سوی حق تعالی و تعریفی که از نظام تشریح و تکوین داریم، کاملاً هماهنگ باشد. کدام تعریف از علم و کدام تعریف از انسان قادر است این همه هماهنگی را ایجاد کرده، ما را به هدفی که داریم رهنمون شود؟

بر اساس اصل اتحاد علم و عالم و معلوم، محقق (عالم)، علم (آنچه برای انسان آشکار می‌شود) و معلوم (خداوند و همه کلمات وجودی) به یک اتحاد وجودی می‌رسند. اگر این اتحاد وجودی نفی شود، لاجرم باید وحدت عددی بین این سه عامل در نظر گرفته شود که به معنای خدای جدا، خلق جدا و علم جدای از یکدیگر است. در این حالت، لاجرم وجود به سه جزء مجزا منقسم شده، خدا محدود می‌شود و این بر خلاف اعتقادات اسلامی است. پس بر اساس ادله فلسفی، محقق علوم انسانی - اسلامی هر چه را مطالعه می‌کند، با او، در او، قبل از او و بعد از او خدا را هم می‌بیند (صمدی آملی، ۱۳۸۴). بنابراین این، در قوس صعود انسان برای دارا شدن، علم را از خلق (= طبیعت یا جهان ماده) جستجو نمی‌کند؛ چون خلق، ندار و فقیر است و او (انسان) نمی‌تواند از ناحیه فقیر دیگر دارا شود. بنابراین این، اگر محقق بخواهد خدا را انکار کند، لاجرم باید بر اساس اصل اتحاد علم و عالم و معلوم، علم و عالم بودن خود را نیز انکار کند (همو، ۱۳۷۷).

سه تفاوت مبنایی در علم دینی و علم سکولار ۵۲۹

بنابر این، بر خلاف آنچه در دنیای علم رایج اتفاق می‌افتد، محقق دینی اگر بخواهد در پژوهش‌های علمی، تأثیر عوامل نامشهود را نادیده بگیرد با مبانی فلسفی اتحاد علم و عالم و معلوم دچار ناهماهنگی می‌شود.

اینکه چنانچه دارا شدن علم بدون ارتباط با معلوم ممکن نباشد، به میزانی که این ارتباط قوت بیشتری داشته باشد، علم دریافتی نیز کیفیت بالاتری دارد. ناب‌ترین دانشها که متعلق به ائمه معصومین (ع) است، از این طریق کسب شده‌اند. نتیجه آنکه، برای داشتن بهره بیشتر از علم واقعی، داشتن سنخیت بیشتر بین عالم و معلوم بسیار کارساز است. بر اساس دیدگاه علم دینی، عالم واقعی خداوند است؛ زیرا خداوند در عالم تشریح همچون قرآنی را انزال فرمود که عین علم است. در عالم تکوین نیز نظام آفاقی را خلق نمود و ما را به مطالعه و دقت در آن فرا خواند تا این جهان را تور شکار خود قرار دهیم. همچنین در عالم انفسی، انسان را بر اساس علم مطلق آفرید و در او آن چنان اسرار بی‌نهایتی به ودیعت گذاشت که معرفت نفس او، راه کسب معرفت رب قرار داده شد. بنابر این، بر خلاف مسیر تولید علم در دنیای سکولار، در علم دینی که منشأ علم از بالاست، تدوین نقشه راه برای تولید علم هم باید سازگار با علم و عالم مطلق باشد.

محقق علوم انسانی - اسلامی به جهان به عنوان یک پدیده بی روح، منفک از خالق خود، بی ارتباط با هدایت تکوینی حق و بدون آنکه مدیریت و ربوبیتی از طرف خالق هستی بر این جهان باشد، نگاه نمی‌کند. لذا در مطالعات خود از جهان خارج، فقط متکی به توانایی‌های ادراکی خود نیست. او ارتباط بین غنی بالذات، که صفت ذاتی او جود و بخشش است و فقیر الی‌الله، که صفت ذاتی او فقر و نداری است، را هرگز از دست نخواهد داد. او دانش الهی را مقدم بر دانش خود می‌داند. ناب‌ترین نوع دانش را در بیوت سفرای الهی جستجو می‌کند. صد البته که کسب علم حصولی و آباد کردن زمین را هم عبادت می‌داند. دریافت علم حضوری را هم مهم می‌داند و تلاش می‌کند تا این قبیل دریافته‌ها را تا سرحد ممکن توسعه دهد. آنچه در عمل اتفاق می‌افتد، آن است که محقق علوم انسانی - اسلامی همواره در تحلیلهای خود در رشته‌های مختلف علمی در تحلیل قضایا، دست غیبی حق را هم می‌بیند. فقط در حد کوتاه، این که غرب سیاسی قادر نیست تا انقلاب اسلامی ایران را به درستی تحلیل کند، ناشی از این مسئله است که فقط اتفاقات نشئه مادی را در تحلیلهای خود وارد می‌کند. این شکل از تحلیل، فاقد در نظر گرفتن نقش ربوبیت الهی در جهان، نادیده گرفتن تأثیر قوانین سایر عوالم وجودی مثل عالم ملکوت، قوانین نظام تکوین و تشریح الهی و فقدان تعریفی درست از انسان است. (برای آگاهی از یک نمونه عملی از درمانهای روان‌شناختی بر مبنای دو دیدگاه علم رایج و علم دینی، به پیوست ۱ مراجعه کنید).

تفاوت دیگر بین دو دیدگاه مذکور، این است که انسان سکولار در جهان، به نفع امیال و اهداف خود، سعی در تصرف عالم دارد؛ در حالی که محقق علم دینی سعی دارد بفهمد نظام تکوین و تشریح از او چه می‌خواهد و تلاشهای خود را با نظام تکوین هماهنگ می‌کند. مباحث دیگری مثل اینکه: چگونه محقق علم دینی قضای الهی را بر قدر او ترجیح می‌دهد؟ چگونه امور خود را به او تفویض می‌کند؟ چرا با وجود

۵۳۰ ♦ مطالعات معرفتی در دانشگاه اسلامی ۶۱

اینکه بیشترین قدرت تصرف را می‌یابد، اما کمترین حد ممکن از تصرف را اعمال می‌کند؟ و ... وجود دارد که نوشتاری جداگانه را می‌طلبد.

سؤال سوم) مزیت نسبی علوم انسانی - اسلامی نسبت به علوم انسانی رایج در کجاست؟

در مسیر تولید علم، هم علوم انسانی رایج و هم علوم انسانی - اسلامی، تلاش دارند تا از طریق علم حصولی؛ یعنی استفاده از حواس ظاهری، تجربه و عقل، به درک رابطه بین اشیا و امور نایل آیند. گرچه نوع نگاه هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه آنها، در همین بخش هم مسیر تولید علم را در دو دستگاه فکری متفاوت می‌نماید، اما به نظر می‌رسد تفاوت مهم‌تر این دو دستگاه فکری را، که مزیت نسبی علوم انسانی - اسلامی نیز هست، باید در جای دیگر جستجو کرد.

شاید مهم‌ترین مزیت نسبی علوم انسانی - اسلامی در مقایسه با علوم انسانی رایج، در علم حضوری (به مفهوم عام‌تر) و در کشف شهودی (به مفهوم خاص‌تر) نهفته است. در خصوص نسبت و رابطه بین علم حصولی و علم حضوری سخن زیاد رفته است (خسروپناه، ۱۳۸۲؛ عارفی، ۱۳۸۲؛ روحانی‌نژاد، ۱۳۸۶؛ مطهری، ۱۳۶۱؛ حسین‌زاده، ۱۳۸۵). آنچه مسلم است نوع انسانها زمانی که متولد می‌شوند، از علم (به معنای علم حصولی) چیزی نمی‌دانند: «وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» (نحل: ۷۸). لذا اولین ادراکات آنها به ظاهر از علم حصولی شروع می‌شود. کلمه به ظاهر، معانی عمیقی را در خود دارد؛ از جمله اینکه اندیشمندان اسلامی نشان داده‌اند که تمام علوم حصولی به علوم حضوری برگشت داده می‌شود (خسروپناه، ۱۳۸۲). به علاوه بخشی از علوم حضوری تحت عنوان علوم فطری از آغاز تولد با انسان است (مطهری، ۱۳۶۱)؛ اما به تدریج که نفس قوی‌تر می‌شود، زمینه استفاده از علم حضوری نیز ممکن می‌شود. ذکر این نکته نیز ضروری است که توانایی انسانها در بهره‌گیری از علم حضوری بر روی یک پیوستار از بسیار ضعیف تا بسیار قوی قرار می‌گیرد. به میزانی که افراد به این حیطه ورود می‌کنند، از طریق دستیابی به دانشهای ناب، به خود و جامعه کمک می‌کنند. گاهی وجود یک شخص مثل ملاصدرا، که به علم شهودی دست یافته است، تمام گروههای فلسفه دانشگاههای معتبر دنیا را به تعظیم و تکریم از نبوغش وامی‌دارد.

اما علت طرح موضوع، بیان تواناییهای شگرف انسان است که با جسم به ظاهر صغیر، عالمی بزرگ در وجود او نهفته شده است: «أَتَزَعَمُ أَنَّكَ جَرْمٌ صَغِيرٌ * وَفِيكَ أَنْطَوَى الْعَالَمِ الْأَكْبَرِ»؛ گمان می‌کنی که تو جسم کوچکی هستی و حال آنکه عالمی بزرگ در وجود تو نهفته است. بنابر این، شاید اصلی‌ترین راهبرد برای یافتن روش‌شناسی مناسب برای علوم انسانی - اسلامی، باید مساوی یا حتی مساوق باشد با یافتن راهی برای ورود به عالم غیب؛ یعنی عالم مثال و بالاتر از آن. آن چنان که عالم مثال متصل فرد باید پالایش شود تا بتواند با عالم مثال منفصل هستی ارتباط برقرار کند و از دانشهای ناب بسیاری منتفع شود (خسروپناه، ۱۳۸۲).

سه تفاوت مبنایی در علم دینی و علم سکولار ۵۳۱

بحث از توانایی‌های شگرف انسان، یک افسانه نیست؛ زیرا تاکنون جهان نمونه‌های تربیت شده‌ی زیادی را در این مکتب تجربه کرده است؛ امثال ابن سینا، سهروردی، ملاصدرا، حافظ، مولانا، نظامی، سید علی قاضی، سید حیدر آملی، علامه طباطبایی و ... نمونه‌هایی از این نوع هستند.

اینکه سؤال این است نقش علوم انسانی - اسلامی در تربیت امثال افراد یاد شده چگونه می‌تواند محقق شود. اگر بپذیریم قرآن نازله حقیقتی عظیم از علم است که ظاهری و باطنی دارد، این باطن هم باطنی دارد و ...؛ مزیت نسبی علوم انسانی - اسلامی وقتی محقق می‌شود که بتواند از ظاهر معانی عبور و به باطن راه پیدا کند. ذکر شد که از طریق علوم تجربی رایج، تنها درک اعراض اشیا امکان‌پذیر است؛ بنابراین، وقتی علوم انسانی - اسلامی محقق می‌شوند که بتوان تا سرحد ممکن دیوار بین عالم شهود و عالم غیب را باریک و باریک‌تر کرد؛ آن چنان که بشود از همین نشئه مادی، آن طرف (غیب) را دید. اندیشمندان اسلامی بارها بیان کرده‌اند که این مهم تنها از طریق علم شهودی می‌تواند اتفاق بیفتد (طباطبایی، ۱۴۲۲: فصل ۱۱). برخی نیز دامنه این شهود را تا سرحد شهود در ریاضیات، شهود در منطق و شهود در اخلاق و ... (عارفی، ۱۳۸۲) گسترانده‌اند. تفاوت اساسی علوم انسانی رایج با علوم انسانی - اسلامی در این است که یکی به مطالعه ظاهر و اعراض پدیده‌ها توجه می‌کند و دیگری به درک اسرار اصرار می‌ورزد. (برای روشن‌تر شدن مثالهایی از ظاهر و باطن عالم، به پیوست ۲ مراجعه شود.)

اینکه ائمه (ع) برخی حقایق را به نزدیکان خود (امثال سلمان، کمیل، همام و ...) می‌دادند؛ اینکه معصومین (ع) از علم بلایا و منایا برخوردار بودند و مثلاً امیرالمؤمنین (ع) خبر از آینده میثم تمار می‌دهد؛ اینکه حضرت یوسف (ع) علم تعبیر خواب دارند یا درب قلعه خبیر با آن وضعیت از جا کنده می‌شود و در عین حال حضرتش قسم خوردند که این کار را با نیروی بدنی انجام ندادند و دست مبارکشان اصلاً درب را لمس نفرمود؛ هم او که فرمود: «به خدای عالم قسم، که من به راههای آسمانی آگاه‌ترم تا به راههای زمینی» (نهج البلاغه، خ ۱۸۹)؛ اینکه گفته شده است «اگر اسراری که سلمان می‌دانست ابوذری می‌دانست، تحمل نمی‌کرد» و ...؛ تنها حکایت از برخی از اسراری دارند که از طریق علم حصولی قابل دریافت نیستند. چگونه می‌شود به این درک رسید که آب در عالم بالا به مفهوم «علم» است و چگونه می‌شود به این فهم رسید که «وقتی هفت گاو چاق، هفت گاو لاغر را می‌خورند» یعنی هفت سال فراوانی و سپس هفت سال قحطی، و قضایای بی‌شمار دیگر. این هم نیست که این قبیل کارها فقط از انبیا ساخته باشد؛ گرچه آنها مظهر اسم اعظم الهی‌اند، اما انسانهای دیگر هم به نسبت شایستگی‌ای که می‌یابند می‌توانند به بطون اشیا راه یابند و از قبیل دانشی که از این طریق به دست می‌آورند، خود و جامعه انسانی را بهره‌مند کنند.

در واقع؛ بر اساس اصل اتحاد وجودی بین علم و عالم و معلوم، معلوم (خداوند، حق، حقیقت) به مقدار توانایی فرد، به تور شکار وی درمی‌آید و این هم در علم حصولی و هم در علم حضوری صادق است (صمدی آملی، ۱۳۷۷). او ایس قرنی که پیامبر (ص) را ندیده است، چگونه از طریق استشمام بوی پیامبر (ص)

۵۳۲ ♦ مطالعات معرفتی در دانشگاه اسلامی ۶۱

مسیر مورد نظر را شناسایی می‌کند! اینکه چگونه یکی از اصحاب حضرت سلیمان، تخت بلقیس را در چشم به هم زدنی حاضر می‌کند! اینکه مولانا چگونه دانشی را کسب کرده و به چه باطن و اسراری رسیده است که در قرن بیستم، کتاب مثنوی او پرفروش‌ترین کتاب در آمریکا می‌شود! اینکه در همین مثالی که در مورد افسردگی گذشت (پیوست ۱) ملاحظه می‌شود که چگونه با علم دینی می‌توان از ظاهر قضایا عبور کرد و به راه حلهایی رسید که کارکردهای طولانی‌تری داشته باشند! این موارد، همه حکایت از جنس علوم انسانی‌ای دارند که ما به دنبال آن هستیم و آن راهیابی به باطن اشیا و حقیقت آنهاست. این موضوع واضح‌تر می‌شود هنگامی که بتوان از طریق تولید علوم انسانی - اسلامی به درکی عمیق‌تر از نقش و تأثیر عوالم وجودی مختلف در نشئه مادی دنیا پی برد. (تقوی، در مرحله نگارش)

(د) بحث

تفاوت‌های زیادی در مبانی علم سکولار و علم دینی وجود دارد که مهم‌ترین آنها به توجه علم سکولار به واقعیات مشهود و توجه علم دینی به واقعیات غیب و مشهود برمی‌گردد. به عبارت دیگر؛ علوم انسانی - اسلامی می‌خواهد پا را فراتر از نشئه مادی دنیا گذاشته، از دانشی که انبیا و اولیای الهی، به انسان هبه کرده‌اند، استفاده کند. همچنین با فعال کردن کانال وجودی انسان به استناد «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»، از توانایی‌های شگرفی که در درون انسان، به صورت بالقوه به ودیعت نهاده شده، تا مرز خلیفه‌الله شدن او را به پیش برد.

پژوهش حاضر، یک بار دیگر بر این نکته اصرار می‌ورزد که با رویکرد تهذیبی یا ترکیبی در علوم انسانی رایج، از قبیل تغییر در روش و روش‌شناسی‌های موجود و بدون تغییر فلسفه علم، حتی با ساختن فرضیه‌های منبعث از دین و گنجاندن دین با فشار در دل علوم تجربی رایج؛ نمی‌توان راه به جایی برد. بنای عظیم علم دینی، با هدف ساختن انسانهایی که ذکر آنها رفت، نمی‌تواند بر پایه‌های نحیف و محدود علوم انسانی رایج، با تعاریفی که از هستی و انسان دارد، استوار شود.

در سؤال اول پژوهش حاضر، در خصوص ارتباط بین معرفت نفس با علوم انسانی - اسلامی سخن رفت. تصویری که از انسان ارائه می‌شود باید حداقل شامل‌شناسایی ویژگی‌های فطری او، توانایی‌های ادراکی او، هدفی که مصنف کتاب هستی از خلقت او داشته است، درک عوالم وجودی که او طی کرده است و عوالم پیش روی او و مجموعه نیازهای فردی و اجتماعی او، با توجه به نظام طولی هستی باشد. لذا در پژوهش حاضر روی دو نکته تأکید شده است. (۱) به نظر می‌رسد دانشگاهیان ما، با ورود علوم انسانی رایج به کشور، مطالعه روی معرفت نفس، که وجهه همت اندیشمندان ما در گذشته بوده است را به فراموشی سپرده‌اند. لذا یک بار دیگر مطالعه معرفت نفس باید به طور جدی در دستور کار قرار گیرد. (۲)

سه تفاوت مبنایی در علم دینی و علم سکولار ♦ ۵۳۳

کسانی می‌توانند تحول در علوم انسانی-اسلامی را محقق کنند که درک واقعی از هستی، شامل ارتباط با خالق خود و استفاده از آموزه‌های انبیای الهی به عنوان منابع درجه اول علم و یک چارچوب فکری (از انسان و معرفت‌شناسی) داشته باشند.

سؤال دوم پژوهش حاضر، به ارتباط بین انسان با هستی و خالق هستی می‌پردازد. پیشبرد تحول در علوم انسانی نیازمند این باور است که خدا غنی بالذات، عین وجود و مساوق با علم است و انسان، فقیر بالذات است که هر چقدر بیاموزد پیشرفت می‌کند، اما هیچ‌گاه غنی نمی‌شود. بنابراین، حتماً علم دینی هدفمند و جهت‌مند است. حتماً قبل از مطالعه پدیده‌ها، عالم دینی یک برداشت از موضع‌گیری و جهت‌گیری دین نسبت به موضوع مورد مطالعه، در ذهن دارد. فقط تفاوت در این است که محقق دینی مواضع خود را از منبع دست اول و خالق هستی گرفته است؛ اما محقق سکولار تحت تأثیر یک فلسفه و پیش‌فرضهای منبعث از فهم محدود بشری، فرضیه خود را تدوین کرده است.

برای نمونه، یک محقق دینی در زمینه جامعه‌شناسی وقتی می‌خواهد به مطالعه خانواده بپردازد، نمی‌تواند بدون دانستن موضع دین از: هدف از تشکیل خانواده، نقش افراد در خانواده، نوع روابط صحیح در خانواده و ... به سراغ مطالعه خانواده برود. محقق دینی دانشی که از ناحیه وحی رسیده و داده‌هایی که از منابع بالادستی دینی آمده است را اصل قرار می‌دهد، آنگاه با در نظر گرفتن اهداف کلی دین از خلقت انسان، از غایت جهان، از نیازهای انسان در سلسله طولی جهان و ... به شناسایی نیازهای فرد و جامعه می‌پردازد. سپس در خصوص روش مناسب مطالعه به تعمق می‌نشیند و تدریجاً روشهای مناسب را هم کشف می‌کند. از نظر نگارنده این سطور، تمرکز روی شناسایی روش و روش‌شناسی علم دینی، قبل از تبیین مواضع فلسفه علم حداقل به طور اجمالی، موفقیتی در پی نخواهد داشت.

در خصوص سؤال سوم باید گفت که قطعاً علم حصولی نیز می‌تواند دینی یا غیر دینی باشد. خروجی دانش با نگاه هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه دینی می‌تواند (و در بسیاری از موارد) متفاوت از خروجی دانش با نگاه سکولار باشد؛ زیرا علم دینی ناظر بر رئالیسم و کشف واقع است، اما فیلسوفان علم در غرب، در چند دهه اخیر، در مبحث علم‌شناسی، نگاه کشف واقع را کنار گذاشته و نگاه پراگماتیسمی و سودمندی در عمل را جایگزین آن کرده‌اند. اما مزیت نسبی علوم انسانی-اسلامی در معرفی علم حضوری و شهودی نهفته است.

بدیهی است مسیر طبیعی رشد انسان و علم انسانی از طریق علم حصولی است. وقتی نفس قوی شد، علم حضوری و شهودی نیز حاصل می‌شود. بنابراین، مبحث علم شهودی به هیچ‌عنوان نافی علم تجربی و رابطه‌ای که حس و تجربه با عقل در درک پدیده‌های عالم ایفا می‌کند، نیست؛ آنچنان که مطالعات طبیعیات شفای این سینا نه تنها نافی مطالعات الهیات شفای وی نیست، که مقوم آن نیز هست. بنابراین، هر

۵۳۴ ♦ مطالعات معرفتی در دانشگاه اسلامی ۶۱

دو فرایند علم حصولی و حضوری امکاناً اتفاق می‌افتند. هدف از ارائه این قسمت از بحث، نشان دادن توانایی بالقوه انسان برای دریافت دانش به طرق مختلف است؛ اینکه انسان قادر است در مسیر تکاملی خویش، از طریق علم حضوری به قابلیت‌های مهمی دست یابد که در علم سکولار مغفول واقع شده است.

تبیین موضوع آنکه، از منظر علم دینی، نفس انسانی از طریق علم حصولی (حواس پنج‌گانه و سایر قوای ادراکی) و همچنین رعایت دستورالعمل‌های دینی به تدریج قوی می‌شود. اگر قرار است انسان به سرچشمه علم برسد، باید علم حصولی او به علم حضوری وصل شود. وقتی علم حضوری شد، حضور را می‌طلبد. این حضور و مراقبت به تدریج صفات خدایی را در او پرورش می‌دهد. اگر این علم حصولی به علم حضوری تبدیل نشود، ارتباط محقق با عالم حقیقی قطع یا تضعیف می‌شود. آن‌گاه چنین علمی ممکن است حجاب اکبر یا دردسرساز شود؛ چون از نظارت و تعلیم حق تعالی خارج می‌شود. پس در فلسفه علم دینی، عالم فقط به دنبال علم حصولی نیست، گرچه او با علم حصولی شروع می‌کند و تا آخر هم ادامه می‌دهد. مسیر رشد افراد در علم دینی مشخص است. آنها قرار است عالم تکوین را اعم از سیر آفاقی و سیر انفسی و عالم تدوین و تشریح، که همه برای رشد و تعالی انسان آفریده شده است، تور شکار خود قرار دهند و به مصنف کتاب هستی، معرفتی حقیقی بیابند. (تعریف حسن‌زاده آملی از علم؛ نقل از: بدیعی، ۱۳۸۰)

اینکه ما در برابر این سؤال قرار داریم که «چرا ما که وجود را برابر با علم، بلکه مساوی با آن تعریف می‌کنیم (بدیعی، ۱۳۸۰)، باید حداقل در علوم انسانی آبخشور دنیای علم سکولار باشیم؟». آیا مطالبات مقام معظم رهبری، که برای تحول در علوم انسانی، بارها نظرات ارزشمند خود را ابراز داشته‌اند (موسوی، ۱۳۹۱)، تاکنون پاسخی درخور دریافت کرده است؟ آیا زمان آن نرسیده است که سازمان‌های ذی‌ربط، به خصوص شورای عالی انقلاب فرهنگی، وزارت علوم، تحقیقات و فناوری و مجلس شورای اسلامی، ورودی جدی‌تر به این حوزه داشته باشند؟ آیا تعریف شرح وظایف اساتید علوم انسانی - اجتماعی دانشگاه‌ها و تخصیص اوقات آنها، به تعمق روی مبحث تحول در علوم انسانی، با منویات مقام معظم رهبری هماهنگ است؟

پیوست‌ها

۱. برای نشان دادن نمونه‌ای از تحلیل علمی در دو دیدگاه سکولار و دینی، به یک مثال توجه کنید. بیمار افسرده‌ای را در نظر بگیرید که به دلیل از دست دادن شیء یا شخص مورد علاقه‌اش و همچنین به دلیل انجام کار نادرستی که منجر به آسیب به شخص دیگری شده، دچار افسردگی شده است. برای مشکل نخست، درمانگر روان‌شناسی رایج سعی می‌کند خطای بیمار در میزان اهمیت دادن به شیء یا شخص مورد علاقه‌اش را بررسی کند و در صورتی که فرد در ارزیابی از اهمیت شیء/فرد دچار اشتباه شده است، آن خطا را شناسایی کرده، در اصلاح آن بکوشد. دیدگاه دینی علاوه بر این کار سعی می‌کند میزان تعلق فرد

سه تفاوت مبنایی در علم دینی و علم سکولار ♦ ۵۳۵

به شیء یا شخص از دست رفته را نیز شناسایی و رفع کند؛ زیرا تعلق به اشیا یا هر گونه تعلق به دنیا از دیدگاه ادیان مشکل‌زاست و انسان باید با رها کردن تعلقات، خود را برای طی طریق به مراتب بالاتر آماده کند. البته ورود درمانگر به این حیطه معنوی درمان بستگی به میزان آمادگی مراجع دارد. حالت دوم، حالتی است که واقعاً چیزی که فرد از دست داده، آنقدر مهم بوده است که به طور معمول، یک شخص بهنجار را افسرده می‌سازد. درمانگر درمانهای رایج در این قبیل موارد بیان می‌کند که مشکل به وجود آمده یک واقعیت است و از طریق تکنیک سود و زیان سعی می‌کند بیمار را متقاعد کند که پذیرفتن واقعیت به نفع اوست. در طرف دیگر، استراتژی درمانگر دینی آن است که به بیمار توجه دهد که بررسی کند در این اتفاق چه نکته پندآموزی وجود داشته که اگر چه در کوتاه‌مدت موجب افسردگی فرد شده، اما در درازمدت (با در نظر گرفتن گستره زندگی فرد که ابدیت باشد) به نفع اوست؛ زیرا از نظر دینی، هیچ چیز به طور تصادفی اتفاق نمی‌افتد. تمام نعمتها و چیزهایی که ما ظاهراً آن را نعمت می‌دانیم، همه طراحی شده از سوی رب‌العالمین و به منظور تربیت ماست. بنابر این، باید نکته حادثه را برای پیشرفت یافت و از موقعیت به دست آمده برای تکامل و رفع ضعفهای احتمالی سود جست.

حالت دیگر را در نظر بگیرید که افسردگی فرد به دلیل احساس گناهی است که به دلیل آسیب رساندن بیمار به یک شخص ثالث رخ داده است. درمانگر روان‌شناسی رایج سعی می‌کند به هر ترتیبی شده، فرد را به زندگی معمولی برگرداند؛ چرا که در این دیدگاه، افسردگی همیشه مذموم است؛ زیرا فرد افسرده، سربار جامعه است و نمی‌تواند در نظام سرمایه‌داری به چرخه تولید کمک کند (به ظاهر گفته می‌شود که هر کس حق دارد اشتباه کند). اما همین مسئله را وقتی یک درمانگر روان‌شناس با دیدگاه دینی تحلیل می‌کند، اجازه می‌دهد که افسردگی فرد در این حالت ادامه یابد؛ زیرا بر مبنای اعتقادات دینی، افسردگی بر دو نوع است: افسردگی مذموم و افسردگی ممدوح. افسردگی ممدوح وقتی است که انسان خطایی مرتکب شده یا باعث آسیب رساندن به شخص دیگری شده یا گناهی مرتکب شده و ... در این حالت، افسردگی ممدوح است؛ چون موجب تعالی فرد و جامعه می‌شود. در دیدگاه دینی، به انسان مانند نظام سرمایه‌داری، ابزاری نگاه نمی‌شود که تحت هر شرایطی باید در خدمت توسعه باشد. اینجا تعالی جایگزین توسعه می‌شود. هدف از درمان، رشد و تعالی و تکامل فرد است و از آنجا که حیات فراتر از نشئه مادی جریان خواهد داشت، پس این نوع از افسردگی گرچه ممکن است در نشئه دنیا آسیب‌رسان باشد اما در نهایت، موجب کمال فرد و جامعه می‌شود. البته این بحث ظرایف بسیاری دارد که از حوصله نوشتار فعلی خارج است، اما اگر به همین مختصر توجه شود، مشخص می‌شود که چگونه یک مشکل واحد بر مبنای دیدی متفاوت که ادیان الهی از هستی، انسان و غایت او، در نظر گرفتن نظام تکوین، در نظر گرفتن هدف خلقت انسان و ... دارند؛ می‌تواند در علوم انسانی-اجتماعی تحولی شگرف ایجاد کند. همین جا باید متذکر شد که منظور از طرح این موضوع، نادیده گرفتن دانشهای موجود نیست، بلکه دانشهای رایج باید در

جایگاه واقعی خود قرار گیرند. قطعاً این جایگاه جلوتر و حتی هم‌ارز دانشی که از طریق وحی به ما رسیده و خطاناپذیر است، نیست. همان گونه که در نظام اومانیزم، انسان به غلط جای خدا را گرفته است، علوم تجربی رایج نیز به غلط جای وحی و دانش الهی را گرفته‌اند.

۲. برای روشن شدن موضوع ظاهر و باطن (اسرار) عالم، به چند مثال توجه کنید. وقتی بحث از زمین و آسمان می‌شود، یک تعبیر همین آسمان و زمین ظاهری است. اما در تعبیری دیگر، منظور از آسمان، قلب و منظور از زمین، جسم انسان فرض شده است. علمای دینی تعبیرهای دقیقی از مفهوم عالم مثال (برزخ) و قیامت (عالم عقل)، عالم عرش (عالم عقل)، عالم فوق عرش (عالم فوق عقلی/عالم اله)، مفهوم «اذا زلزلت الارض زلزالها» و اینکه این زلزله در درون انسان است یا در عالم طبیعت؟ اینکه پل صراط حتماً در قیامت است یا افراد در همین دنیا هر لحظه روی پل صراط هستند؟ اینکه حتماً افراد باید بمیرند تا قیامتشان برپا شود یا هر فرد می‌تواند در هر لحظه قیامت خود را ببیند؟ اینکه عالم مثال چگونه ساخته می‌شود و ارتباط عالم مثال متصل فرد با عالم مثال منفصل هستی چگونه می‌تواند ما را به حقایق عوالم دیگر برساند؟ آگاهی از علم غیب چه سازوکاری دارد؟ آیا این آگاهی مخصوص خداوند و انبیا است؟ اینکه آیا امکان دارد بهشت و جهنم در درون انسانها اتفاق بیفتد؟ اینکه سیر در عوالم وجود در قوس نزول در جهان بیرون اتفاق می‌افتد ولی همین سیر در قوس صعود در درون نفس ناطقه انجام می‌پذیرد! اینکه فرق قوه خیال در انسان و حیوان در کجاست؟ اینکه مسلط کردن عقل بر قوه خیال چه ارتباطی با درک درست از اشیا و حقیقت آنها دارد؟ و اینکه هفت شهر عشق چه ارتباطی با علم و ادراک دارد؟ نمونه‌هایی از علم به بطون اشیاست (صدی آملی، ۱۳۷۷). اینکه واقعیات بر دو دسته‌اند: غیب و شهود؛ به یک تعبیر؛ یعنی خداوند، غیب و دنیا، مشهود ماست. تعبیر بالاتر این است که غیب، عالم است و شهود، خداست؛ آنجا که فرمود: «خداوندی در عالم آشکارست و عالم، پنهان و در ذهن است» (ابن عربی؛ نقل از: زارع، بی‌تا). وقتی به این حقیقت می‌رسیم که بدانیم آنچه از دنیا برای ما آشکار است، اعراض دنیاست. پس جوهر آن بر ما پوشیده است و استناد مشهود بودن خدا آیه «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ» (حدید: ۳) است.

سپاسگزاری

از جناب آقای دکتر گودرزی استاد محترم بخش روان‌شناسی بالینی دانشگاه شیراز که در تحلیل درمان افسردگی از دیدگاه دینی با مشارکت در بحث بر غنای مطلب افزودند تقدیر به عمل می‌آید.



منابع

- امیرحسینی، مازیار (۱۳۸۷). «مبانی هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی در تدوین اصطلاح‌نامه پزشکی ایرانی و اسلامی». کتاب ماه علوم و فنون، ش مهر: ۲۹-۶.
- بدیعی، محمد (۱۳۸۰). گفت‌وگو با علامه حسن‌زاده آملی. قم: تشیع.
- تقوی، سید محمدرضا (بی‌تا). «ادراک عوالم وجودی مختلف: شرط تحقق علوم انسانی-اسلامی». (در مرحله نگارش).
- تقوی، سید محمدرضا (۱۳۹۲). تدوین نقشه راه تحول و ارتقای علوم انسانی-اجتماعی. شیراز: پژوهشکده تحول و ارتقای علوم انسانی-اجتماعی دانشگاه شیراز. (منتشر نشده)
- تقوی، سید محمد رضا؛ حسینی، سید علی اکبر، سلیمی، حسین و ملازاده، جواد. (۱۳۸۸). مقدمه ای بر مفروضات و جایگاه کشف و شهود در فرآیند یادگیری از دیدگاه عالمان اسلامی. تربیت اسلامی، ۸، ۱۴۱-۱۶۰.
- حسن‌زاده آملی، حسن (۱۳۸۵). دروس معرفت نفس. قم: الف لام میم.
- حسینی، حمیدرضا؛ مهدی علی‌پور و محمد تقی موحد ابطحی (۱۳۸۶). علم دینی: دیدگاهها و ملاحظات. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- حسین‌زاده، محمد (۱۳۸۵). «علم حضوری (پیشینه، حقیقت و ملاک تحقق)». فصلنامه معرفت فلسفی، ش ۱۳: ۳-۱۵.
- حسینی، سید حسین (۱۳۸۲). «نگار انسانی (مروری بر مبانی انسان‌شناسی دینی با نظری به تفسیر المیزان)». ماهنامه معرفت، ش ۶۹: ۵۹-۵۳.
- خسروپناه، عبدالحسین (۱۳۸۲). «چیستی علم حضوری و کارکردهای معرفت‌شناختی آن». فصلنامه ذهن، ش ۱۶-۱۵: ۱۳۸-۹۷.
- روحانی‌نژاد، حسین (۱۳۶۸). مواجید عرفانی. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- زارع، محمد امین (بی‌تا). «تناسب انسان و صقع ربوبی هستی در عرفان ابن عربی». طلاب اهل قلم: <http://pajooresh.howzeteheran.com>
- سوزنجی، حسین (۱۳۸۹). معنا، امکان و راهکارهای تحقق علم دینی. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- صمدی آملی، داود (۱۳۸۴). شرح دروس معرفت نفس علامه حسن‌زاده آملی (مجموعه سخنرانی). آمل: مجموعه فرهنگی قائم.
- صمدی آملی، داود (۱۳۷۷). شرح رساله علم و دین علامه حسن‌زاده آملی (مجموعه سخنرانی). آمل: مجموعه فرهنگی قائم.
- صمدی آملی، داود (۱۳۷۸). علم و عین (مجموعه سخنرانی). آمل: مجموعه فرهنگی قائم.
- طباطبایی، محمد حسین (۱۴۲۲ ق). نهایه الحکمه. قم: مؤسسه نشر اسلامی.

۵۳۸ ♦ مطالعات معرفتی در دانشگاه اسلامی ۶۱

- عارفی، عباس (۱۳۸۲). «معرفت و گونه‌های شهود». فصلنامه ذهن، ش ۱۶-۱۵: ۳۲-۱۵.
- مطهری، مرتضی (۱۳۶۱/الف). شناخت. تهران: شریعت.
- مطهری، مرتضی (۱۳۶۱/ب). مسئله شناخت. تهران: صدرا.
- موسوی، سید مهدی (۱۳۹۱). «نقشه راه دستیابی به علوم انسانی - اسلامی از منظر مقام معظم رهبری». فصلنامه پژوهشهای فرهنگی و اجتماعی، ش ۱(۱): ۲۹-۱۹.
- مؤمنی، علی (۱۳۸۷). کمال انسان و انسان کامل. قم: آیت اشراق.
- نجف پور، عزیز؛ فاطمه گیتی پسند و عبدالحسین خسرو پناه (۱۳۹۲). «از رئالیسم انتقادی تا علم دینی: بررسی و نقد آرای عماد افروغ در باب علم دینی». جستارهای فلسفه دین، ش ۲(۲): ۱۴۸-۱۳۱.

